مرور اخبار

جامعه ارمنی

چکناواریان اپرای رستم و سهراب را در آمریکا اجرا می کند

لوریس چکناواریان ۰۳ آبان »۱۲ نوامبر« رهبری ارکستر سمفونیک لس آنجلس آمریکا را برای اجرای اپرای رستم و سهراب برعهده دارد. رهبر میهمان ارکستر سمفونیک تهران روز دوشنبه گفت: این برنامه بدون دکلمه است و با همراهی یک گروه اپرا از آمریکا و به زبان فارسی اجرا می شود. چکناواریان تاکنون اجراهای موفقی از اپرای رستم و سهراب را در کشورهای ارمنستان و اتریش اجرا کرده که با استقبال علاقه مندان نمایش و موسیقی مواجه شده است.

ایران

یونسکو درباره میدان نقش جهان اصفهان هشدار داد

سازمان یونسکو به ایران هشدار داده است چنانچه بنایی که به حریم میدان نقش جهان تجاوز کرده، خراب نشود، این سازمان میدان نقش جهان را از فهرست آثار جهانی حذف خواهد کرد.خبرگزاری میراث خبر دراین باره گزارش مشروحی مخابره کرده است که در پی آنرا می خوانید: سال ۱۳۷٦ در حاشیه غربی دروازه دولت اصفهان کلنگ ساخت بنایی زده شد که امروز اگر خراب نشود ایران با یک قهر بین المللی دیگر روبه رو می شود.بنای جهان نما که در محدوده ای به وسعت ۱۷ هزار متر و زیربنای ۹۰هزار متر مربع در حال احداث است با سرکشیدن به آسمان به حریم میدان نقش جهان تجاوز کرده است.تجاوز هوایی جهان نما به نقش جهان اعتراضهای سازمان میراث فرهنگی و هشدارهای یونسکو را به دنبال داشت که در صورت ادامه این ساخت و ساز میدان نقش جهان از فهرست آثار جهانی حذف خواهد شد.

قاسم فارسی، اولین عکاس ورزشی ایران درگذشت

اولین عکاس ورزشی ایران، قاسم فارسی، پس از ۸۳ سال زندگانی پرثمر، درگذشت. وی که به دلیل سکته قلبی در بیمارستان مهراد تهران بستری شده بود، روز دوشنبه چشم از جهان فروبست.شادروان قاسم فارسی سال ها در میدانهای ورزشی بویژه در هشت دوره بازیهای المپیک و ۹ دوره بازیهای آسیایی حضور داشت و در این سالها صحنه های افتخار آفرینی ورزشکاران ایران را به ثبت رساند.پیکر آن شادروان ساعت هشت صبح دیروز از ورزشگاه شهید شیرودی تشییع و در قطعه ٤١ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.در مراسم تشییع فارسی، جمعی از مسئولان ورزش کشور و نیز پیشکسوتان حضور داشتند.بخشی از زندگینامه شادروان فارسی که به قلم خودش نوشته شده، به شرح زیر است:در سال ۹۹۲۱ در محله شاه آباد تهران متولد شدم. سال ٤١٣١ به کالج البرز می رفتم که مدرسه بچه اعیان ها بود. پدرم پول آن چنانی نداشت که مرا به آنجا بفرستد، ولی آقای صدری سرپرست تربیت بدنی وقت که پسر عمه ام بود مرا همراه پسرش به البرز فرستاد. بیشتر قهرمانان تیم ملی از این کالج بیرون می آمدند.کلاس نهم را که تمام کردم، رفتم دانشسرای تربیت بدنی، دو سال دوره دیدم و معلم ورزش شدم از آنجا که بیرون آمدم، دوست داشتم عکاسی ورزشی بکنم، به همین خاطر دوست صمیمی ام دوربین خودشو به من امانت داد تا عکاسی را آغاز کنم.وارد دانشسرای تربیت بدنی که شدم یک دوربین کوچک داشتم که متعلق به خودم بود.سال ۱۲۳۱ به عنوان خبرنگار و عکاس فعالیت خودم را با اداره کل انتشارات و تبلیغات با همکاری مجله نیرو و راستی شروع کردم. از مسابقات خودمان و دیگران عکس می گرفتم.خودم فوتبال بازی می کردم و رشته های ورزشی دیگر نظیر ژیمناستیک را نیز کاملا بلد بودم.همین که من ورزشکار و معلم ورزش بودم خودش بهترین راهنمای من در عکاسی ورزشی بود. لحظه های ورزشی را می شناختم و می دانستم که اوج حرکات ورزشی و زیبایی های نهفته آن در کجا بروز می کند. خلاصه هیچ وقت بی خودی عکس نگرفته ام.دبیرستان نظام شش معلم ورزش داشت، استاد محمود پور، سلیم زاده، سرابی، شریف زاده، صدقیانی و من. از این جمع فقط من مانده ام و بقیه به رحمت خدا پیوسته اند که یادشان گرامی باد.از روزی که کمیته ملی المپیک در ایران تشکیل شده، من برای گرفتن عکس های ورزشی با این کمیته همکاری کرده ام در عین حال نقش یک مشاور مطبوعاتی را نیز برای این کمیته ایفا کرده ام.بعد از گذشت ۵۳ سال که از سازمان تربیت بدنی بازنشسته شدم در کمیته ملی المپیک به خدمت خود ادامه دادم. در هشت دوره بازی های المپیک به عنوان عکاس شرکت کرده ام و شمار مسابقات جهانی که دیده ام و عکس گرفته ام از دستم در رفته است. یک بار در المپیک ۰٦۹۱ رم یک نمایشگاه از عکس های ورزشی ام برپا شد. فکر می کنم ۵۲ رییس سازمان ورزش را به عمرم دیده ام و با هر یک به نحوی از انحا کار کرده ام. همه از کارم راضی بوده اند با کسی دعوا نداشتم مدتی هم صبح ها ورزش صبحگاهی را در رادیو اجرا می کردم. سه پسر دارم، فرهاد کارمند هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران است، فرخ در آلمان عکاسی می کند و فرشاد در استانبول به تجارت اشتغال دارد. فرخ عکاس خوبی است و از طبیعت عکس می گیرد. خیلی دلم می خواست که عکاسی ورزشی هم می کرد دلم می خواهد نام فارسی در ورزش ایران باقی بماند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

ارمنستان

نظر معاون امور اقتصادی وزیر امور خارجه آمریکا در مورد گشایش مرز ارمنی- ترکی

گرچه در ارتباط با گشایش احتمالی مرز ارمنی- ترکی هنوز هیچ چیز مشخصی معلوم نیست، با این حال در گزارشهای خبرگزاریها از این لحاظ کمبود خبری احساس نمی شود، ضمن اینکه در خصوص عواقب لغو محاصره ارمنستان از سوی ترکیه نظرات متعددی موجود است. آلان لارسون معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور اقتصادی اعلام کرده است که بازگشایی مرز ارمنی- ترکی گامی پراهمیت در راستای ایجاد بازارهای جدید در قفقاز و آسیای میانه خواهد گردید. وی خاطرنشان ساخته است که گشایش مرز برای مناطق شرقی ترکیه نیز سودمند خواهد بود.

شبکه سراسری تلویزیون ارمنستان ۸۲/۰٤/۰۹

ژان سن نقاش ارمنی فرانسوی عضو آکادمی ملی علوم شد

ژان سن نقاش معروف ارمنی ساکن فرانسه روز گذشته بعنوان عضو آکادمی ملی علوم ارمنستان انتخاب گشت. حکم رسمی عضویت وی دیروز طی مراسم ویژه ای در سفارتخانه ارمنستان در فرانسه تقدیم هوانس سمرجیان معروف به ژان سن گردید. ژان سن تابلوهای معروف خود مربوط به قتل عام ارامنه را به موزه تاریخ قتل عام ارامنه در ایروان اهدا کرده است.

بخش فارسی رادیوی سراسری ارمنستان ۸۲/۰٤/۰۷

امثال و حکم

مطالب این بخش از کتاب " ریشه های تاریخی امثال و حکم " تألیف زنده یاد مهدی پرتوی آملی گرفته شده است.

آب حیات نوشید

درباره کسانی که عمر طولانی کنند و روزگاری دراز در این جهان بسر برند، از باب تمثیل یا مطایبه می گویند "فلانی آب حیات نوشیده". ولی این عبارت مثلی بیشتر در رابطه با بزرگان و دانشمندان و خدمتگزاران عالم بشریت و انسانیت که نام نیک از خود بیادگار گذاشته، زنده جاوید مانده اند، به کار می رود. این ضرب المثل به صور و اشکال آب حیوان و آب بقا و آب خضر و آب زندگانی و آب اسکندر نیز به کار رفته، شعرا و نویسندگان هر یک به شکلی در آثار خویش آورده اند.

اکنون ببینیم این آب حیات چیست و از کجا سرچشمه گرفته است.

ضمن افسانه هایی که مورخان و افسانه پردازان یونانی و مصری برای اسکندر مقدونی نوشته اند و تاریخ نویسان اسلامی آنرا ساخته و پرداخته کرده اند، داستان سفر کردن اسکندر به ظلمات و موضوع آب حیات است؛ که قبلا به وسیله افسانه نویس مصری جان گرفت و در خلال قرون متمادی به چند زبان ترجمه شده، در هر عصر و زمان شکل و هیئت مخصوصی به آن داده شده است.

شرح داستان فی الجمله آنکه، اسکندر مقدونی پس از فتح سغد و خوارزم، از یکی از معمرین قوم شنید که در قسمت شمال آبگیری است که خورشید در آنجا فرو می رود و پس از آن سراسر گیتی در تاریکی است. در آن تاریکی چشمه ای است که به آن " آب حیوان " گویند. چون تن در آن بشویند، گناهان بریزد و هر کس از آن بخورد نمی میرد. اسکندر پس از شنیدن این سخن با سپاهیانش جانب شمال را در پیش گرفت و به زمین همواری رسید که میانش دره و نهر آبی وجود داشت. به فرمانش پلی بر روی دره بستند و از روی آن عبور کردند. پس از چند روز به سرزمینی رسیدند که خورشید بر آن نمی تابید و در تاریکی مطلق فرو رفته بود. اسکندر تمام بنه و اسباب و همراهان را در ابتدای ظلمات بر جای گذاشت و با چهل نفر مصاحب و صد نفر سردار جوان و یکهزار و دویست نفر سرباز ورزیده، خورشت چهل روزه برگرفت و داخل ظلمات شد. فرمان داد که در میان آنان کسی از سالمندان نباشد. ولی پیرمردی که آرزو داشت عجایت و شگفتیهای طبیعت را ببیند و پسرانش جزء سربازان مورد اعتماد اسکندر بودند، از آنها خواهش کرد که او را همراه خود ببرند؛ شاید در این سفر پر خطر به وجود شخص مجرب دنیا دیده ای احتیاج افتد. پسران برای آنکه کسی پدرشان را نشناسد، ریش و گیس وی را تراشیدند و او را متنکراً به همراه بردند. پس از طی مسافتی، ظلمت و تاریکی هوا و سختی و دشواری راه، اسکندر و همراهان را از پیشروی بازداشت، به قسمی که هر قدر به چپ و راست می رفتند، راه را نمی یافتند. اسکندر تعداد همراهان را به یکصد و شصت و نفر تقلیل داد و آرزو کرد که ایکاش پیرمرد جهاندیده ای همراه بود و راه و چاه را نشان می داد.

آن دو برادر قدم جرئت پیش نهادند و حقیقت قضیه را – که چگونه پدرشان را همراه آورده اند – به عرض اسکندر رسانیدند. اسکندر بی نهایت خوشحال شد و از پیرمرد خواست راه علاجی برای پیشروی بیندیشد.

پیرمرد گفت: «باید اسبها نرینه را بر جای گذاریم و سوار مادیانها شویم، زیرا مادیان در تاریکی بهتر از اسب نر به راه پی می برد و پیش می رود». بر طبق دستور عمل کردند و روانه شدند. پیرمرد به پسرانش دستور داد هر قدر بتوانند از ریگهای بیابان بردارند و در خورجین بگذارند.

باری، اسکندر و همراهان هجده روز تمام در ظلمت و تاریکی روی ریگهای بیابان پیش رفتند تا به کنار چشمه ای رسیدند که هوای معطر و دلپذیر داشت و آبش مانند برق می جهید. اسکندر احساس گرسنگی کرد و به آشپزش آندریاس دستور داد غذایی طبخ کند. آندریاس یک عدد از ماهیهای خشک را که همراه آورده بود، برای شستن در چشمه فرو برد. اتفاقاً ماهی زنده شد و از دست آندریاس سریده در آب چشمه فرو رفت. آندریاس آن اتفاق شگفت را به هیچکس نگفت و کفی از آن آب بنوشید و مقداری با خود برداشت و غذای دیگری برای اسکندر طبخ کرد. قبل از آنکه از ظلمات خارج شوند، اسکندر به کلیه همراهان فرمان داد ضمن حرکت آنچه از سنگ و چوب یا هر چیز دیگری که در راه بیابند با خود بردارند. معدودی از همراهان به فرمان اسکندر اطاعت کردند، ولی اکثریت همراهان که از رنج و خستگی راه به جان آمده بودند، اسکندر را دیوانه پنداشته با دست خالی از ظلمات خارج شدند. به روایت دیگر، اسکندر به همراهان گفت: «هر کس از این سنگها بردارد و هر کس برندارد بالسویه پشیمان خواهد شد». عده ای از آنها سنگها را برداشتند و در خورجین اسب خود ریختند؛ ولی عده ای اصلاً برنداشتند. چون به روشنایی آفتاب رسیدند، معلوم شد که تمام آن سنگها از احجار کریمه، یعنی مروارید و زمرد و جواهر بوده و همان طوری که اسکندر گفته بود، آنهایی که برنداشتند از ندامت و پشیمانی لب به دندان گزیدند و کسانی که برداشته بودند، افسوس خوردند که چرا بیشتر برنداشتند.

دیر زمانی نگذشت که راز آندریاس فاش شد و به ناچار جریان چشمه حیوان و زنده شدن ماهی خشک را به اسکندر گفت. اسکندر از این پیش آمد سخت برآشفت و آندریاس را مورد عتاب قرار داد که چرا به موقع آگاه نکرده تا از «آب حیات» بنوشد و زندگی جاودانه یابد. اما چه سود که کار از کار گذشته، راه بازگشت نداشت. تنها کاری که برای اطفای نایره غضب خویش توانست بکند این بود که فرمان داد سنگ بزرگی به گردن آندریاس بستند و او را در دریا انداختند تا حیات ابدی را که بر اثر نوشیدن آب

حیات به دست آورده بود با سختی و دشـواری سپری کنـد و هیـچ لذتـی از زنـدگی جاودانه نصیبش نگردد. می گویند آندریاس هنوز که هنوز است، در قسـمتی از دریـای آندرنتیکوس جای دارد.

این بود خلاصه ای از داستان ظلمات و آب حیـات یـا آب زنـدگانـی کـه افسـانه پردازان یونانی برای اسکندر ساخته و پرداخته کرده اند و پس از آن با اندک اختلافی به زبانهای پهلوی و سریانی و عربی و فارسی جدید نقل گردید.

در پایان مقال شاید بی فایده نباشد که ریشه اصلی این افسانه موهوم گفته آید:

افسانه اسکندر مقدونی که به گفته مورخان واقع بین مردی جـاه طلـب و در عیـن حال سفاک و بی رحم بود، پس از مرگ زودرس وی در تمامی قرون و اعصار نشـو و نما کرد و به اقتضای طبیعت یونانی که مبالغه پسند بود، تدریجاً شاخ و برگ گرفتـه بـه صورت درختی بزرگ و تنومند درآمد، تا به حدی که مقـام پیغمـبری یـافت! و سـر از ظلمات درآورد و از کنار چشمه حیوان عبور کرد. ریشه اصلی این افسانه واهی و خالی از حقیقت را در شهر اسکندریه که مدفن اسکندر بود بـاید جسـتجو کـرد. چـه اهـالی اسکندریه تعلق خاطر شدیدی به اسکندر داشتند و مخصوصاً به سبب کینـه و عداوتـی که اهالی یونان و مصر از ایرانیان داشتند و اسکندر را مغلوب کننده ایران مـی دانسـتند، لذا برای او مقام مافوق بشری قائل شده اند.

نگاهی به جغرافیای تاریخی و تاریخ آرتساخ

(بخش ۹)

ا.گرمانیک

رویدادهای آرتساخ (قراباغ) در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۱۷

در اوایل بهار سال ۱۹۲۰ اوضاع آرتساخ وخیم تر شد و سـلطانف بـه نام دولت خود از شورای ملی ارمنی قراباغ میخواهد تابعیت آذربایجان را بپذیرنـد. شورای ملی برای پاسخ دادن به این درخواست تصمیم مـی‌گیـرد کنـگره هشـتم را دعوت به تشکیل کند و کنگره از ۲۸ فوریه تا ۵ مارس در روستای شـوش وارانـدا برگزار می‌گردد. کنگره تجاوزات و تعرضات دولت آذربایجان را در قبـال ارمنیـان آرتساخ محکوم کرده خواهان اجرای صحیح توافقنامـه مـاه اوت و پایـان دادن بـه کشتارها می‌گردد، در غیر اینصورت "ادامه این وضـع بـاعث خواهـد شـد ارمنیـان قراباغ به منظور حفظ حیات و حیثیت خود به اقدامـات مشـابه متوسـل گردنـد"۱. کنگره کلاً بنفع پیوستن به ارمنستان رای داد زیرا ارمنیان آرتساخ انتخاب دیـگری نمی‌توانستند داشته باشند.

دولت آذربایجان از تصمیمات کنـگره هشـتم ارمنیـان قراباغ شـدیداً ناخشنود بود. سلطانف و اربابانش بـا درک عـدم موفقیـت روش‌هـای تروریسـتی تصمیم گرفتند مسئله آرتساخ و زانگزور را با نابودی کامل و فوری ارمنیان آرتساخ حل کنند. آنها با دریافت دستورالعملهای خاص از باکو، شروع بـه تـدارک شـدید کردند. نخست شوشی و خانکند را مستحکم ساختند، نظامیان مساوات جاده منتهی به آسکران را تصرف کردند و بدین وسیله ارتباط شوشـی بـا آذربایجـان را تـامین کردند. سلطانف سعی کرد سپاهی به مـارگوشـاوان از اراضـی آوان یوزباشـیان در جوانشیر وارد کند. ۸۶ نفر از نمایندگان روستاهای ارمنی منطقه در مارتـاکرت گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند درخواست غیر قانونی مطرح شـده را کـه بـا مـاده ۱۶ توافقنامه ماه اوت مغایرت داشت، رد کنند. به در خواست سلطانف نیروهای نظامی تازه نفس نه تنها در مرزهای جوانشیر بلکه، آسکران، خانکند، شوشی، کاریـاگینـو، جبرائیلی، آقدام و غیره متمرکز شدند.

اهالی آرتساخ نیز آماده می‌شدند فعالان اهل آرتساخ که از ارمنستان بـه اینجا آمده بودند دسـته‌های دفـاعی تشـکیل دادنـد و مرکـز فرمـاندهی آنـها را در ساروشن وارانـدا مسـتقر کردنـد. در اینجـا خـبردار می‌شـوند کـه نـیروی مسـلح آذربایجان آماده حمله عمومی بزرگی در شب عید سال نـو (۲۳ مـارس) بـر علیـه آرتساخ می‌شود. لذا تدارک امکانات مقاومت ضروری بود امـا کمبـود شـدیدی در زمینه تدارکات نظامی و مواد غذایی وجود داشت. سـلطانف بـه سـاکنان مسـلمان شوشی سفارش می‌کند منتظر ندای او باشند تا محله ارمنی نشین را به آتش بکشند و ویران کنند.

حمله نیروهای آذربایجان به آرتساخ عصر روز ۲۲ مارس ۱۹۲۰ آغـاز شد و عملیات جنگی از گنجه تا محور مسلمانلر- زانگزور ادامه داشـت. نیروهـای مسلح مساواتی به فرماندهی افسران ترک سعی کردند از محـور تارتـار بـه ناحیـه جرابرد نفوذ کنند. مدافعان ارمنی جوانشیر قهرمانانه مقاومت می‌کردند و دشـمن را عقب می‌راندند. جرابرد نیز محفوظ ماند.

نیروهای اصلی ارتش مسـاواتی در محـور آقـدام-آسـکران-خـانکند-شوشی و در مسیر کیرس-تومـی-خزابـرد متمرکـز شـده بودنـد. در اینجـا بویـژه دسته‌هایی به نام "حمیدیه" که سلطانف از میان کردهـا تشـکیل داده بـود جنگهـای سختی انجام می‌دادند.

دسته دالی غازار اهل گنجه که از ۳۵۰ نفر سرباز تشـکیل شـده بـود و تنها برای سه روز سازوبرگ جنگی و ذخیره غذایی در اختیار داشت، روزهـای ۲۸ و ۲۹ مارس از سمت روستای کیاتوک مداوماً بـه نـیروی دشـمن حملـه می‌کـرد. هاروتیون تومیان فرمانده سپاهیان ارمنی در محور آسکران بعدها چنین نوشته است: "دشمن در مسیر آسکران بیش از ۳۰ هزار نیروی نظامی منظم و غـیرمنظم اسـتفاده کرده بود و ارمنیان جمعاً" در بیـش از ۳۰۰ کیلومـتر مـرز موجـود می‌جنگیدنـد"۲. کارهای تدارکـاتی گروه‌هـای نظـامی جبهـه آسـکران را در آن روزهـا مـارتیروس آرزومانیان به نحو شگفت انگیزی سازماندهی می کرد.

نبردهای روز دوم آوریل در جبهه آسکران باشدت و حـدت خـود بـر جنگهای روزهای پیش توفق پیدا کردند لیکن روز سوم آوریل روز سـیاهی بـرای آرتساخ انقلابی شد زیرا دشمن با برتری نظامی خود جبهه را گشـود و بـه سـمت شوشی حرکت کرد. بنابراین آرتساخ به دو بخش تقسـیم شـد: وارانـدا، دیـزاک و خاچن، جرابرد و گلستان. آذربایجان این بـار مصمـم بـود تمـام آرتسـاخ را آمـاج گلوله‌های خود قرار دهـد و سـاکنان ارمنـی را سـرکوب کـرده آنـگاه زانـگزور را متصرف گردد و در صورت حملـه ارتـش سـرخ در اینجـا اسـتحکام یافتـه و بـه مقاومت بپردازد.

دالی غازار در خواسـت فشـنگ می‌کنـد. دو اراده تـوپ کـه در جبهـه مسمنا در اکتبر ۱۹۱۸ از ترکها به غنیمت گرفته شده بود به کیاتوک منتقـل شـدند. گلوله باران شدیدی که از طرف گاسپار فرمانده توپخانـه جریـان یـافت دشـمن را غافلگیر کرد. آذربایجان با نیروهای تازه نفس کمبودهای ارتـش در حـال جنـگ را جبران می‌کرد. در این روزها، تعداد کل نظامیان منظم و غیر منظم مساواتی کـه بـر علیه ارمنیان قراباغ می‌جنگیدند بـه ده‌هـا هـزار نفـر می‌رسـید. دالـی غـازار بـرای جلوگیری از کشته شدن سربازانش دستور عقب نشینی داد لیکـن خـود در سـنگر ماند و تا آخرین فشنگ به جنگ ادامه داد و زندگی خود را فدا کرد.

۴۰۰ سرباز سرهنگ ز . مسیان در محور خانکند قهرمانانه می‌جنگیدند. آلکسان دایی و لالایان افسر به مسیان کمک می‌کردند. آنها خـانکند را بـه تصـرف خود در می‌آورند و پادگان‌های نظـامی را بـه محـاصره در آورده آذربایجانی‌هـا را خلع سلاح می‌کنند.

فرماندهی مدافعان ارمنی جبهه دیزاک به عهده هواک اسـتپانیان بـود و معاونت اورا مانوک ساسونی انجام می‌داد. آنـها موفـق شـدند بـا ۴۵۰ نفـر سـرباز مسیری به سوی زانگزور باز کنند و از حلقه محاصره خارج شوند.

یکی از اسفناک ترین وقایع آرتساخ در آن روزها در شهر شوشی روی داد. سلطانف که اینجا را مقر خود قرار داده بود، آماده می‌شد نوروز سـال ۱۹۲۰ را با شکوه هر چه تمامتر جشن بگیرد. تعداد زیادی سرباز برای شرکت در رژه نظامی وارد شوشی شدند، افسران ترک و نمایندگان تاتار و نواحی نزدیـک نـیز بـه آنجـا آمده بودند. وقتی که سلطانف اطلاع می‌یابد یک دسته ارمنـی وارد شـهر شـده در صدد تصاحب سلاحهای عساکر آذربایجانی بر آمده‌اند، دستور می‌دهـد محلـه‌های ارمنی نشین شهر را به "آتش و خون" بکشند. جمعیت متعصـب آذربایجانی‌هـا بـه رهبری عساکر به محله‌های ارمنی نشین هجوم می‌برند آنها را به آتش کشیده اهالی را به قتل می‌رسانند. در روز وحشتناک ۲۳ مارس هزاران مرد و زن و کودک کشـته می‌شوند. گروهی نیز موفق می‌شوند به کمک هوای مه آلـود بـه سـمت وارانـدا و دیزاک بگریزند. به علت تراکم و ازدحام جمعیت و در شرایط محاصره، قحطـی و بیماری‌های مسری پدیـد می‌آینـد و زنـدگی انسـانهای زیـادی را بـه کـام نیسـتی می‌فرستند. آنهایی که موفق به فرار از شوشی نشدند بـه اسـارت در آمـده تحویـل اراذل عسکری شدند. روزنامه "اسلوو" چاپ تفلیس چنین می‌نویسد: "در محله‌های ارمنی نشین شهرسنگ روی سنگ بند نشده است. متعصبـان در روز ۲۴ (بـاید ۲۳ باشد- ه.آ.) به این محله هجوم برده به کشتار ارمنیان پرداختند... بخش ارمنی عصر روز ۲۴ دریایی از آتش بود. از هر گوشه و کنار صدای آه و ضجه و گریه به گوش می‌رسید.... از بخش ارمنی چیزی باقی نمانده... اجساد کشته شدگان بر روی جـاده افتاده است"۳. در این روزها، آلکسـاندر زادوریـان (روبـن)، اسـقف واهـان رهـبر مذهبـی حـوزه آرتسـاخ، یارامیشـیان پزشـک، م. جانومبـان و پیرجانیـان شـاعر، تاوریزیان، ترگابریلیان آموزگار و فعالان و چهره‌های متعدد اندیشـه و فرهنـگ در شوشی به قتل رسیدند. بر اساس منابع غیر موثق شـمار قربانیـان بـه ده هـزار نفـر می‌رسید. ارمنیانی که در شهر باقی مانده بودند به بخش تاتار نشین منتقل می‌شوند، بچه‌ها، زنان و پیران را جدا می‌کنند و گروهی را نیز به زندان می‌برنـد. کسـتاندین هاروتیونیان شاهد عینی این وقـایع تعریـف می‌کنـد کـه در زنـدان غـذا دریـافت نمی‌کردند و مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند.٤

حال ببینیم خود این اشرار تاتار در نامه‌های خـود بـه خویشاوندانشـان چه نوشته‌اند. یکی از آنها در ۸ آوریل از شوشی برای مادرش می‌نویسد: "از آقـدام حرکت کردیم و تا قلعه شوشی را تصرف کردیم، هر چه روسـتای ارمنـی بـود بـه آتش کشیدیم و خودشان را هم هلاک کردیم... در قلعه شوشی هر چه ارمنـی بـود کشتیم، زنها را هم زندانی کردیم و آنهارا بسیار اذیت می‌کردیـم"۵. در ایـن اسـناد آرشیو شده نامه دیگری به قلم اسماعیل آلماندانبگف عسکر خطـاب بـه بـرادرش وجود دارد: "ارمنستانی که دیده‌ای (منظور بخش ارمنی نشـین شـوش اسـت- ه.آ.) سوخت و پنج یا ده خانه حفظ شد. بیش از هزار ارمنی بـه اسـارت گرفتیـم، همـه مردان را کشتیم، حتی انجیل و خلیفه را (اسقف)... پس از کشتن ارمنیـان معـروف سر آنها را می‌بریدیم و در بازارها می‌چرخاندیم"٦. سپس ادامـه می‌دهـد: "در ایـن اطراف دیگر هیچ ارمنی پیدا نمی‌کنی به هیچ ترکی هم روبرو نمی‌شوی که کمتر از صد هزار چپاول کرده باشد... الان، سپاه، توپ‌ها، مسلسل‌ها، خلیفه (منظـور خلیـل پاشا است- ه. آ.) همه اینجا حضور دارند و قصد دارند به سمت گوریس بروند، تا ببینیم در آن سمت چه می‌شود..."۷.

---

۱ – مجله "هایرنیک" ۱۹۲۳، شماره ۱۱ ص ۱۱۴.

۲ – ماتناداران..... بخش ۳، ص ۲۱.

۴ – به آرشیو دولتی نگاه کنید: ۲۲۸-۲۲۹،۳۳،۱،۳۱۴

۵ – همانجا، ۲۰۰،۱،۵۶۳،شماره ۱۱۳.

۶ – همانجا.

۷ – همانجا.